Ettelaat Newspaper
اطلاعات
۱۳۰۵

دوشنبه ۱۵ مرداد ۱۴۰۳ ۳۰ محرم ۱۴۴۶
۵ آگوست ۲۰۲۴ سال نود و نهم * شماره ۲۸۷۳۱

ettelaatonline ettelaat.com

صندوق رأی خونبهای شهدای مشروطه

به یمن ایستادگی و خون مبارزان انقلاب مشروطه، امکان رأی‌دهی ایرانیان فراهم گشت؛ اما مردم تنها کوتاه‌زمانی چنین مجالی داشتند تا اینکه با پیروزی انقلاب اسلامی دوباره چنین فرصتی مهیا گشت؛ هرچند بنا به دلایلی در برخی دوره‌ها مشارکت کمتری صورت گرفت؛ اما همواره کوشش شده است حق گزینش مردم رعایت شود.

مهندس امیررضا پوررضایی

نویسنده و پژوهشگر

مقاله

اجتماعی

در چند انتخابات اخیر، عده‌ای از هم‌میهنان به دلایل مختلف در انتخابات شرکت نکردند. فکر می‌کنم که اعتراض‌ها و گلایه‌های آنها را همه خیلی خوب می‌فهمیم، چرا که تجربهٔ زیستهٔ همه ماست؛ اما موضوع مهمی در این بین وجود دارد که لازم است همه به اندازه اهمیتش به آن توجه کنیم. برای اینکه ما مردم ایران بتوانیم به وسیله صندوق رأی نظرمان را اعلام کنیم یا با رأی ندادن گلایه خود را ابراز کنیم، راه بسیار سخت و طاقت‌فرسایی طی شده است. این درختی که در سایه‌اش می‌شود با رأی ندادن پیام رساند، از خون شهدای مشروطه آبیاری شده تا خون دو سرباز عزیزی که در انتخابات اخیر شهید شدند. وقتی که با رأی ندادن پیام می‌دهیم، باید همه کسانی را که با اهدای جانشان در دیروز و دیروزها این درخت را آبیاری کردند، به یاد داشته باشیم. عده زیادی نیز هستند که چه دیروز و چه امروز خود را وقف این امکان کرده‌اند که حتی با رأی ندادن بشود گلایه کرد؛ آنها را نیز در نظر بیاوریم و چنان که شایسته است، به هر دو گروه احترام بگذاریم. میراث ارزشمند آنها و تلاش ارزشمند اینها، یعنی «صندوق رأی» را به عنوان یک امانت گرانبها پاسداری کنیم و به نسلهای آینده و فرزندان برومند این آب و خاک، صحیح و سالم و کارا تحویل دهیم.

به گمان نگارنده هم‌میهنانی که رأی ندادن را برگزیدند، منظورشان این بود که ایران ما از اینکه هست، می‌تواند بهتر باشد. آری، کشور ما می‌تواند بسیار بهتر از امروز بشود؛ ولی نکته مهم این است که برای رسیدن به وضع بهتر، بایست با تمام توان داشته‌ها و دستاوردهای ارزشمند امروزمان را حفظ کنیم. «بهتر شدن» مشروط به حفظ «امتیازاتِ» وضع موجود است و حفظ امتیازات، نیازمند «شناخت» آنهاست. و امکان اعلام نظر با رأی دادن و رأی ندادن، امتیاز بزرگی است.

گرچه در این نوشته روی سخن با گروه دیگری از هم‌میهنان است، اما مسئولان همان طور که از این واژه پیداست، «مسئول» هستند به کمک پژوهشگاه‌ها و اتاق‌های فکر که خوشبختانه در کشور ما از کیفیت علمی قابل قبولی برخوردارند، به سرعت خواسته‌های به حق گروه‌های مختلف مردم را دریابند و آنها را انجام دهند. زنان ما خواسته‌هایی دارند که لازم است به دقت شنیده شود و بدون ندانم‌کاری پاسخ گیرد. خیلی روشن است که در این حوزه جای اشتباه کردن نیست. عده زیادی از مردم، چه دارا و چه ندار، از نابسامانی‌های اقتصاد نالانند. تولیدکنندگان و بازرگانان شناسنامه‌دار نیز به شکلی متفاوت سخت در فشارند؛ اما رانت‌خواران و کاسبان بازارهای سیاه، با چراغ خاموش، هوش سیاه خود را به کار می‌گیرند تا نان مردم وآبروی حکومت را به باد دهند. گوییا باور نمی‌دارند روز داوری!

گزینه‌های ناروا

پیش‌نیاز حل بسیاری از مشکلات اقتصادی این است که در هر دو عرصهٔ «میز و میدان» یا همان «دیپلماسی و میدان»، به هیچ بیگانه‌ای اجازه ندهیم ما را بین دو انتخاب «نوکری یا دشمنی» محدود و مجبور کند. بیرون رفتن از دوگانهٔ دروغین «نوکر ـ دشمن» نیازمند باور جدی است. خوب است بررسی کنیم و اگر این موضوع درست بود، در این مسیر تلاش کنیم و در نظر داشته باشیم که خواسته‌های مردم پدیده‌هایی زمانمند و مدت‌دار است که اگر به موقع پاسخ درخور نگیرد، در آیندهٔ نه چندان دور تغییر شکل و ماهیت می‌دهد.

به بحث خود بازگردیم. ممکن است کسانی یا رسانه‌هایی با نیتهای مختلف حرفهای مختلف بزنند؛ اما ایرانی هوشمند شایسته است خودش بررسی کند که از بین دویست کشوری که در دنیا هست، چند کشور انتخابات دارد؟ و در چند کشور مقاماتش این همه برای شرکت مردم در انتخابات تلاش می‌کنند؟ چند کشور اگر کسر بزرگی از مردم در انتخابات شرکت نکردند، از عالی‌ترین مقام تا خود رئیس جمهور منتخب و سایر مقامات، آنها را مخاطب قرار می‌دهند و رأی به صندوق نریختهٔ آنها را محترم می‌شمارند و می‌کوشند از آنها دلجویی کنند؟ آن هم در منطقه غرب آسیا، با همهٔ آن مشخصاتی که به خوبی درباره این منطقه می‌دانیم!

تاریخ رأی!

گنجینه‌ای به نام «صندوق انتخابات» از پیروزی انقلاب مشروطه تا اکنون، به دفعات نزدیک بوده که از دست برود. و به دفعات برای سالها از معنی تهی شده؛ اما خون مردم انقلابی در هر دوره آن را زنده کرده و روح تازه‌ای به آن دمیده است: زمانی که ارتش متفقین در سحرگاه شوم سوم شهریور ۱۳۲۰ از شمال و جنوب وارد کشور شد، صندوق رأی معنی داشت؟ یک سال بعد، دو سال بعد، پنج سال بعد، چه؟ صندوق رأی معنی پیدا کرد؟ ده سال بعد، در حدود سالهای ۱۳۳۰ که داشت معنی به صندوق‌های رأی بازمی‌گشت، کودتا کردند یا هر اسمی که جریانات ۲۸ مرداد دارد. خلاصه با تانک از روی صندوق رأی و نظر مردم رد شدند. همان ارتش متفقین که البته در جدال با همدیگر، ما را از هم دزدیده بودند، کودتا کرد و باز هم صندوق رأی برای سالها از معنی و کارکرد تهی شد. شعار «نه شرقی، نه غربی» مردم در زمان انقلاب، شعار علیه نیروهای اشغالگر ارتش متفقین بود. شرقی‌ها یا همان روسها که از شمال وارد کشور شدند و غربی‌ها یعنی انگلیسی‌ها که از جنوب وارد شدند و البته آمریکایی‌ها که عمدهٔ فتوحات ارتش متفقین را صاحب شدند. از جملهٔ این فتوحات، ما بودیم و مملکت عزیزمان و صندوق‌های رأیش که در دست ارتش اشغالگر بی‌معنا شده بود. «نه شرقی، نه غربی» شعار اخراج ارتش اشغالگر متفقین بود و البته شعار بازگرداندن حیات به بدن بی‌جان صندوق‌های رأی.

داستان سروده شدن شعر «ای ایران، ای مرز پرگهر» بر زبان استاد **حسین گل گلاب** و ساختن آهنگش به دست استاد **روح‌الله خالقی**، داستان اندوه عمیق این دو هنرمند بزرگ از برخورد سربازان اشغالگر با مردم ماست؛ سرودی که اولین اجرایش در مهر ۱۳۲۳ در دانشکده افسری با صدای استاد **غلامحسین بنان** برای سالها سرود ملی غیر رسمی کشور شد.

آیا در سالهای بعد از ۲۸ مرداد، صندوق رأی یا رأی ندادن مردم معنا داشت؟ آیا در آن دوران مقامات و مسئولان برای رأی ندادن مردم ارزش قائل بودند و پیامش را درمی‌یافتند؛ اما مردم برای تغییر، انقلاب کردند و انتخاب را انتخاب نکردند؟

معنایافتن انتخابات

به چند انتخاباتی که اول انقلاب برگزار شد، بیندیشیم: حکومتی با انقلاب بر سر کار آمده است. از نظر داخلی به وضوح اکثر مردم با انقلاب همراه‌اند. با توجه به ماهیت استقلال‌طلبانهٔ انقلاب که هدف اصلی‌اش راندن ارتش اشغالگر است، به همراهی دنیای غرب و شرق هم که علیه آنها شعار می‌دهیم، نمی‌توان و نباید امید داشت. پس به چه منظور پشت سر هم انتخابات و همه‌پرسی برگزار می‌شود؟ برداشت شخصی نگارنده، شور و شوق به خاطر احیای صندوق رأی است. ما ذوق‌زده بودیم، می‌خواستیم مهمترین و اصلی‌ترین دستاورد انقلاب را امتحان و استفاده کنیم. واقعیت این بود که انقلاب رهبری بسیار فرهمند (کاریزماتیک) داشت که مردم انقلابی سخنش را از دل و جان قبول داشتند. پس چه نیازی به انتخابات بود؟ چه چیزی را به چه کسی می‌خواستیم ثابت کنیم؟ مثل کسانی بودیم که تازه ماشین خریده‌اند و خانوادگی سوار می‌شوند و می‌روند تا میدان دوری می‌زنند و برمی‌گردند. دوست دارند از این دارایی جدید استفاده کنند، حتی به صورت غیر لازم و نابهنگام!

اگر بخواهیم با خودمان بی‌تعارف باشیم، بپذیریم که کشور ما از شهریور ۱۳۲۰ که اشغال شد، تا بهمن ۵۷ که انقلاب پیروز شد، به اشکال پیدا و پنهان و به درجات مختلف در اشغال ارتش‌های متجاوز بود و انتخابات هم در زمان اشغال کشور معنا ندارد! فارغ از اینکه غیر از ابتدای مشروطه، در سالهای بعد از آن هم انتخابات معنای چندانی نداشت.

۳۱ شهریور ۵۹ ارتش صدام حمله کرد. اگر نبودند آن ۲۵۰ هزار شهید و جانباز و آزاده و آن چند میلیون هموطن عزیز که در طی هشت سال در جبهه‌ها با همه جریانات عجیب و غریب دفاع کردند، چیزی از صندوق رأی باقی می‌ماند؟ اگر ارتش در جریان انقلاب در کنار مردم قرار نمی‌گرفت و با انقلاب همراه نمی‌شد و هر دو در این جریان نیمه‌نابود می‌شدند، چه کسی از روز و ساعت اول از مملکت دفاع می‌کرد؟ اگر نبودند انسان‌های ارزشمند و با ذکاوتی مثل شهید دکتر چمران که جلوی توطئه انحلال ارتش را بگیرند، وضع جنگ چگونه پیش می‌رفت؟ همان آدم ارزشمندی که برای شناختش همین یک جمله کافی است که گفت: «آن کس که تخصص ندارد و کاری را می‌پذیرد، بی‌تقواست!» چند تن مثل چمران شهید شدند تا صندوق رأی معنی داشته باشد؟ اگر ترورهای اوائل دهه ۶۰ ادامه پیدا می‌کرد و جوّ ترور و ناامنی بر کشور حاکم می‌ماند، صندوق رأی معنا داشت؟ درست است که در تشییع شهدا، مردم شعار مقاومت سر می‌دادند، ولی آثار آسیب آن ترورها آشکارا باقی مانده است.

در دوره‌هایی نیز مشارکت حداکثری و هفتاد ـ هشتاد درصدی مردم در انتخابات دوره‌های مختلف باعث زنده شدن و ارزش یافتن صندوق شد. اگر آن مشارکت‌ها نبود، امروز بسیاری می‌گفتند ایرانی‌ها اصلا اهل شرکت بیش از سی ـ چهل درصد در انتخابات نیستند و لزوم چندانی برای این کار نمی‌بینند. من خود را در جایگاهی نمی‌دانم که به این ملت بگویم چه کاری درست است و چه کاری درست نیست، فقط عرضم این است که اگر از یک امتیاز استفاده می‌کنیم، یعنی با رأی ندادن رأی می‌دهیم، لازم است در نظر داشته باشیم که این یک امتیاز بسیار بزرگ و گرانبهاست. باید در وضع خوبی بود تا رأی ندادن معنی داشته باشد و اگر هر پیشرفت دیگر و بیشتری برای جامعه می‌خواهیم، همواره بایست شش دانگ حواسمان به این داشته‌ها و دستاوردهای ارزشمند باشد. در سالگرد چهاردهم مرداد، درود بفرستیم به همه شهدای مشروطه و به همه شهیدان راه حفظ و پیشرفت ایران.

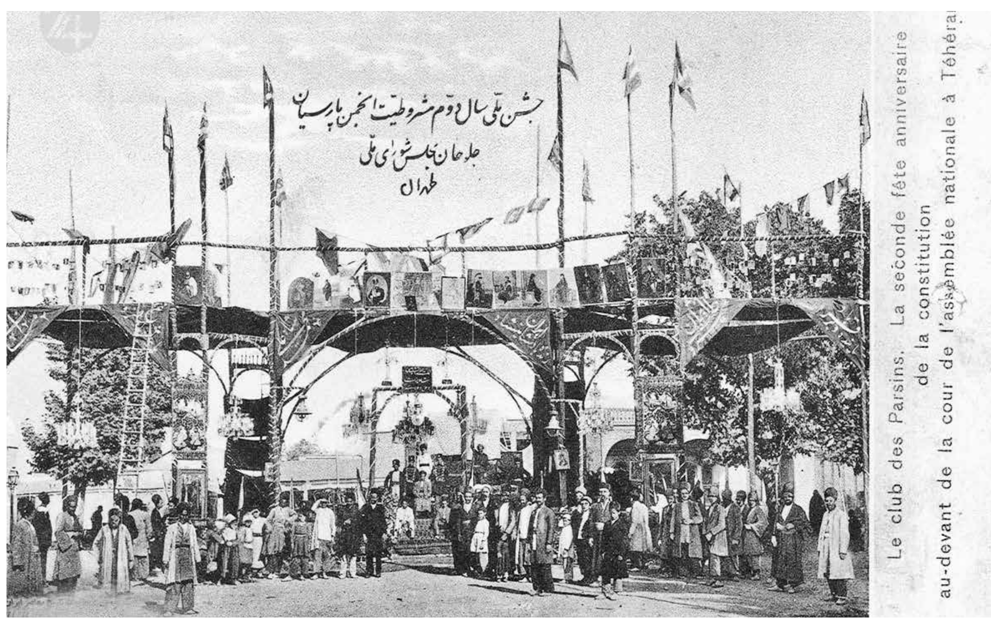

طاق نصرت انجمن پارسیان
در جلو مجلس شورای ملی به مناسبت دومین سال مشروطیت

عکس: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی

گنجینه‌ای به نام «صندوق انتخابات» از پیروزی انقلاب مشروطه تا اکنون، به دفعات نزدیک بوده که از دست برود. اگر با رأی ندادن رأی می‌دهیم، لازم است بدانیم که این یک امتیاز بسیار بزرگ و گرانبهاست. باید در وضع خوبی بود تا رأی ندادن معنی داشته باشد و اگر هر پیشرفت دیگر و بیشتری برای جامعه می‌خواهیم، همواره بایست حواسمان به داشته‌ها و دستاوردهای ارزشمند باشد

انقلاب مشروطه؛ اهداف و گرایش‌های سیاسی آن/ بخش دوم و پایانی

بهاءالدین شیخ‌الاسلامی

تاریخ‌نگار

مقاله

تاریخی

اولین تقاضای رهبران مشروطه تأسیس عدالتخانه بود و برای رسیدن به این مقصود، واقعهٔ «مهاجرت صغری» و «مهاجرت کبری» رخ داد. در جریان مهاجرت کبری و تحصن در سفارت انگلیس، یعنی چند روز مانده به صدور فرمان مشروطه، برای اولین بار لفظ «مشروطیت» نیز به کار برده شد. گرچه روشنفکران و برخی از علما پیشتر با این لفظ و مفهومش آشنایی داشتند و تحقق آن، جزء آرمان‌های آنها محسوب می‌شد، اما بنا به ملاحظات سیاسی از مطرح کردنش ابا داشتند و لذا معنی و مفهوم این لفظ در میان مردم ناشناخته بود. در عین حال هر کس نیز از مشروطیت، برداشت خاص خود را داشت. رهبران و نخبگان از دیدگاه‌ها و مناظر متفاوت بدان می‌نگریستند و حتی تعبیرهای متضادی از مشروطیت داشتند. به تبع آنها توده‌های مردم، اصناف و کسبه، طبقات مختلف اجتماعی و گروه‌های سیاسی نیز دارای همین خصیصه بودند. به هر حال در آغاز انقلاب با شورش سراسری و فراگیری مواجه نیستیم، زیرا انقلاب فقط در تهران برپا گردید و پس از به نتیجه رسیدن و صدور فرمان مشروطیت، ناگهان به بعضی ایالات و برخی ولایات کشیده شد.

گرایش‌های سیاسی در انقلاب

در میان کسانی که در سطح رهبران انقلاب مشروطه حضور داشتند، گرایش‌های گوناگونی در زمینهٔ نوع نظام مطلوب سیاسی وجود داشت که به تبع آنها در میان توده‌های مردم یا رجال سیاسی و اجتماعی نیز بروز یافت. این گرایش‌ها بیشتر در محتوای نظامی که قرار بود در آینده مستقر شود، خود را نشان می‌داد. البته تا قبل از پیروزی انقلاب، همهٔ این گرایش‌ها بر سر یک هدف مشترک که همان تغییر نظام از آنچه استبدادی خوانده می‌شد به نظامی که تصمیمات شخص پادشاه مشروط به شروطی و محدود به حدودی باشد، توافق و اشتراک نظر داشتند. گرچه اغلب رجال سیاسی یا بزرگان و علما درک مشخصی از نظام مشروطیت و پارلمان نداشتند و تصورشان از پارلمان، مجلسی مشورتی از رجال مملکت بود. تنها معدودی از رجال تحصیل کردهٔ غرب یا آشنا با نظام‌های غربی هدف خود را می‌شناختند؛ ولی بنا به مصلحت در قبال ابهام موجود در اذهان از نوع نظام مطلوب خود سکوت می‌کردند تا مبادا با مخالفت علما یا شخص شاه مواجه شوند. به هر حال، از لحاظ گرایش سیاسی بر اساس اعتقادات جاری و یا ایدئولوژیک در قبال نوع نظامی که قرار بود در آینده مستقر شود، دو نوع گرایش کلی در نهضت و انقلاب مشروطه وجود داشت که عبارت بودند از: گرایش اسلامی و گرایش عرف‌گرا (سکولار).

الف) گرایش اسلامی: گرایش اسلامی به این معنی بود که عده‌ای که اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می‌دادند، درک و برداشتشان از نظام آینده علاوه بر مشروط شدن تصمیمات شخص پادشاه به نظرات گروهی از نمایندگان طبقات مختلف مردم، تحقق و اجرای احکام شریعت اسلام بود که آن را عین عدالت می‌دانستند. به همین جهت هم تا مدتی مجلس مشورتی پیشنهادی خود را «مجلس عدالت» می‌نامیدند. این گرایش از دو دسته تشکیل می‌شد که می‌توان آنها را دو جناح سنت‌گرا و نوگرا نامید. «سنت‌گرا»ها فقط به دنبال اجرای احکام شریعت بودند و غرضشان از پیوستن به نهضت مشروطه‌خواهی (که در «هجرت کبری» صورت گرفت)، تحقق نوعی حکومت اسلامی در قالب سلطنت مشروطه بود. البته وعده‌های نوگراها نیز که به آنها می‌گفتند مقصدشان چیزی جز اجرای احکام معدلت الهی و شریعت محمدی(ص) نیست، در جذب این گروه به انقلاب نقش مؤثری داشت.

جناح مقابل سنت‌گرا، گروهی بودند که ضمن اینکه خواسته‌هایشان تحقق احکام دینی بود، اما هم در نوع نگاهشان به اسلام تفاوت‌هائی با سنت‌گرایان وجود داشت و هم نسبت به نظام‌های عرفی جهانی (مثل جمهوری یا مشروطه سلطنتی) نظری مثبت داشتند و آنها را مغایر شریعت اسلام تلقی نمی‌کردند. به عبارت دیگر این عده از مجتهدان و علمای دین میان «عرف» و «شرع» تفاوت می‌گذاشتند و این دو را مغایر یکدیگر نمی‌دانستند. البته این دسته نسبت به سنت‌گرایان در اقلیت قرار داشتند و تلاش می‌کردند علمای سنت‌گرا را با خود همراه سازند تا به تبع آنها توده‌های مردم را به انقلاب برانگیزانند. بسیاری از رجال سیاسی و فرهنگی، طلاب، تجار، اصناف و توده‌های مردم نیز که در انقلاب مشارکت داشتند، قریب به اتفاق با این گروه همراهی می‌کردند. در رأس گروه اول که اغلب مجتهدان ساکن در پایتخت را در بر می‌گرفت، مجتهد بزرگی مانند **شیخ فضل‌الله نوری** قرار داشت. در میان گروه دوم دو مجتهد بزرگ تهران **طباطبائی** و **بهبهانی** حضور داشتند که از پشتوانهٔ سه استاد حوزه علمیه نجف یعنی **آخوند خراسانی**، **مازندرانی** و **طهرانی** برخوردار بودند. این دو مجتهد بزرگ ساکن در پایتخت به دلایل سیاسی مورد تشویق منورالفکران و رجال عرف‌گرا نیز قرار می‌گرفتند تا بتوانند کار نهضت را پیش ببرند و نظام مطلوب خود را مستقر سازند.

یحیی دولت‌آبادی ـ از رجال فعال در نهضت ـ در مورد دو قدرت حاکم بر ایران سخن می‌گوید و یک قوه را همان سلطنت و قوهٔ دوم را روحانیت می‌داند و می‌نویسد: «قوهٔ دوم که در ایران حکومت می‌کند، قوهٔ ناشی از رؤسای روحانی است که مهمترین آنها در نجف و کربلا و سامره سکونت دارند و در هر یک از شهرهای ایران بر حسب استعداد خود، یک عده دارای مرجعیت هستند. بدیهی است در طهران و اصفهان و تبریز از جاهای دیگر بیشتر موجود می‌باشند. آنان که در عتبات عالیات اقامت دارند، مرجع تقلیدند و مطاعیت ظاهری و باطنی دارند و مقلدین ایشان اطاعت اوامر آنها را واجب می‌شمارند. رؤسای مزبور حکومت شرعی نمی‌کنند، یعنی از طرف حکومت به آنها کاری رجوع نمی‌شود. به این سبب از محذوراتی [محظوراتی] که از تصدی امر قضاوت برای روحانیان ایران هست، محفوظ می‌باشند. و آنان که در ایران‌اند دو طایفه‌اند: یک طایفه کسانی که صورت ظاهر روحانیت را رعایت کرده از تجملات دوری نموده، زندگی سهل و ساده‌ای دارند، با دولتیان مراوده نمی‌کنند و آنها را ظَلَمه می‌خوانند و به قضاوت شرعی کردن کاری ندارند. این قبیل روحانیان بیشتر با کسبه و عوام سروکار دارند. مردم در نماز جماعت آنها ازدحام کرده، به ایشان اظهار عقیدت نموده، تقدیمشان می‌نمایند. معاش ایشان به عهدهٔ مردم است. وجوهات شرعیه را به عنوان اجتهاد، خود یا به توصیهٔ یکی از رؤسای روحانی مرجع تقلید که دربارهٔ آنها شده باشد، دریافت می‌نمایند. عقد و نکاح و طلاق و دیگر وظایف شرعیه به عهدهٔ ایشان است.

طایفهٔ دوم کسانی هستند که تصدی امر قضاوت می‌نمایند و مرجعیت خاص دارند و گاهی اگر رخنه‌ای بیابند، دخیل امور سیاسی هم می‌گردند. اسباب تجمل فراهم می‌کنند و به جمع مال می‌کوشند. کم‌کم جنبهٔ آقائی یافته، ریاست مآبی شان بر جنبهٔ روحانیت غلبه کرده با دولتیان خلطه و آمیزش نموده، از قدرت آنها استفاده می‌کنند و چون به واسطهٔ داخل شدن در دنیا در دل عوام و مقدسین برای خود جایگاه محبت‌آمیزی نمی‌بینند، ناچار به داشتن روابط خصوصی با دولتیان، حوزهٔ ریاست خود را رونق داده و به واسطهٔ تصدی امر قضاوت شرعی، خود را مورد ملاحظهٔ خواص می‌کنند و همین که کارشان نضج گرفت، به قضاوت‌های کوچک اکتفا نکرده، در کارهای مهم مداخله می‌نمایند...» (حیات یحیی، ج۱، ص۷۴).

البته همان طور که گفته شد لازم است به این عده از روحانیون، بعضی رجال دولتی و فعالان سیاسی غیر روحانی و نیز طلاب، تجار، کسبه و توده‌های مردم تابع روحانیان را نیز اضافه کرد. در درون این گرایش غالب، برداشت‌های متعددی هم از اسلام و هم از نظام مشروطهٔ پارلمانی وجود داشت، اما همگی هدف از مشروطه را استقرار یک نظام اسلامی که احکام شرع در آن اجرا خواهد شد، تلقی می‌کردند و جز این نیز خواسته‌ای نداشتند. تفاوت در این بود که برای سنت‌گراها کیفیت و ماهیت این نظام شناخته شده نبود و تنها خواستار مجری شدن شریعت اسلام و احکام الهی بودند. اما برای نوگراها ضمن اینکه تا حدودی قالب نظام مشروطه مشخص بود، ولی محتوای شرعی و اسلامی آن را از محتوای عرفی مجزا می‌ساختند و برخلاف سنت‌گرایان میان این دو تضادی نمی‌دیدند. البته اگر در جایی تضادی میان شریعت و ارزش‌های جدید غربی پیش می‌آمد، آنها نیز شریعت برمی‌گزیدند. چنان که در جریان تدوین و تصویب متمم قانون اساسی چنین کردند.

این عده از علما تحقق عدالت اسلامی را در قالب یک نظام مدرن مشابه الگوهای موجود عرفی در ممالک غربی می‌خواستند؛ یعنی در قالب سلطنتی مشروطه‌ای، با قانون اساسی، استقرار نظام پارلمانی، دولتی مدرن و تأسیس عدالتخانه (دادگستری). **کسروی** نیز بر این نکته اذعان دارد و ضمن اینکه می‌گوید بهبهانی و طباطبائی (دو رهبر انقلاب مشروطه)، آخوند خراسانی، مازندرانی وطهرانی (اساتید حوزه علمیه نجف) به کشور دلبستگی داشتند و برای مقابله با خودکامگی دربار قاجار مشروطه را می‌خواستند، تأکید می‌کند: ولی «بدان سان که در اروپا بود، نمی‌طلبیدند». (تاریخ مشروطه ایران، ص۲۵۹).

ب) گرایش عرفی یا سکولار:

منظور از گرایش عرفی همان عرف‌گرایی در نوع نظام سیاسی است که به معنی جدائی دین از حکومت بود. افراد این گرایش که در اقلیت قرار داشتند، به سه دسته تقسیم می‌شدند: نخست لیبرال‌های جانبدار مشروطه‌ای انگلیسی، دوم طرفداران نظام جمهوری (مشابه جمهوریت فرانسه) و سوم کسانی که نظام مطلوبشان سوسیالیستی بود (بنا به آنچه از سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌های قفقاز آموخته بودند). اغلب منورالفکران و رجال تحصیل کرده یا به قول دولت‌آبادی «اروپادیده» که «لیبرال» به شمار می‌آمدند و بعضی تجار واعیان واشراف پیوسته به انقلاب، نظامی عرف‌گرا (لائیک) مشابه نظام سلطنتی انگلستان را می‌خواستند. این عده که می‌توان آنها را «غرب‌گرایان» نیز خواند، به علت اندک بودن خود و پیروانشان، ناچار رهبری علما را پذیرفتند و موقتاً بدان تن دادند و حتی برداشت دینی آنان را به ظاهر تأیید کردند. در میان این افراد که بیشتر لیبرال بودند، عده‌ای مشروطهٔ نوع انگلیس را می‌پسندیدند و بعضی به دنبال نظام مشروطهٔ سلطنتی با محتوای جمهوری، از نوع فرانسوی آن بودند. طرفداران نظام مشروطهٔ نوع انگلیسی در برخی مواقع به اسلام‌گراها نزدیک می‌شدند و طرفداران نظام نوع فرانسه در بسیار مواقع با چپها یا همان «اجتماعیون ـ عامیون» (سوسیال دموکرات‌ها) متحدانه عمل می‌کردند.

این گروه که در میانشان بازرگانان و ملّاکان نیز وجود داشتند، تحت تأثیر انقلاب فرانسه و رهبرانش، درواقع درصدد تأسیس یک نظام «جمهوری» بودند (همانند انقلاب فرانسه که در آغاز به تأسیس نظام مشروطهٔ سلطنتی انجامید). این افراد، هرچند اندک، روی جوانان انقلابی تأثیر ویژه‌ای داشتند و در آرزوی برپا کردن دادگاه‌های انقلابی و کشتار مستبدین به سر می‌بردند. **مخبرالسلطنه** در ترسیم فضای آن روزها در میان جوانان انقلابی می‌نویسد: «جوانان بی‌تجربه هر کدام رساله‌ای از انقلاب فرانسه در بغل دارند و می‌خواهند رُل **ربسپیر** و **دانتن** را بازی کنند!» (خاطرات و خطرات، ص۱۵۰).

گروهی دیگر در درون این گرایش تحت تأثیر جنبش سوسیال دمکراسی قفقاز (که آن هم متأثر از جنبش ضد تزاری روسیه بود) قرار داشتند و می‌خواستند یک جمهوری سوسیالیستی برپا کنند. این عده که در میانشان بازرگانان و حتی برخی ملّاکان نیز بودند، به خصوص در آذربایجان و گیلان تحت تأثیر جنبش سوسیال دمکراسی (اجتماعیون ـ عامیون) و آموخته‌های انقلاب فرانسه و مارکسیسم نوظهور، افکار چپ اروپائی را در ایران پیش می‌بردند. این گروه به علت کمی عده‌شان بیشتر با دستهٔ دوم همسو و عجین بودند و در میانشان نیز دسته‌بندی‌های متعددی وجود داشت. برخی از دیدگاهی مذهبی به دفاع از محرومان و کشاورزان می‌پرداختند و طرفدار نوعی عدالت اجتماعی (یا به زبان امروزی سوسیالیسم اقتصادی) بودند.

دسته‌ای دیگر تحت تأثیر قفقازیان، با مارکسیسم آشنا شده و به دنبال سوسیالیسمی اروپائی و روسی برآمدند. البته افراد این گروه مصلحتاً اندیشهٔ سیاسی خود را کتمان می‌کردند و ناچار از همراهی با لیبرال‌ها و روحانیان در تحقق مشروطهٔ شدند. به عبارت دیگر، این دسته را باید طرفدار مصلحتی نظام مشروطهٔ سلطنتی، ولی محتوائی شبیه جمهوری فرانسه دانست. در عین حال باید دقت کرد که حتی مارکسیسمی که این عده آموخته بودند، با مارکسیسم امروزی تفاوت داشت؛ زیرا هنوز با مکتب «ماتریالیسم» آشنائی نداشتند و هم اینکه هنوز تجربهٔ نظام کمونیستی در روسیه تحقق نیافته بود و بسیاری از این افراد در دوران انقلاب و پس از آن، هنوز تحت تأثیر اندیشهٔ مذهبی و اعتقادات سنتی قرار داشتند، نماز می‌خواندند، به حج می‌رفتند و در مراسم مذهبی شرکت می‌کردند. در اوایل انقلاب، این دو گرایش عمده (که خود درواقع به چند گرایش تقسیم می‌شد) بر سر یک هدف مشترک یعنی تغییر نظام حاکم و تبدیل آن به سلطنت مشروطه متحد شده بودند. البته شناخت و تفکیک این دسته‌ها در آغاز انقلاب مشکل بود، ولی پس از پیروزی به تدریج صفوفشان از یکدیگر متمایز شد. مشروح تاریخ این جریان و جنبش را می‌توان در کتاب «تاریخ تحولات سیاسی مشروطه» دنبال کرد.

تاریخ تحولات سیاسی مشروطه
بهاءالدین شیخ‌الاسلامی
چهار مجلد
انتشارات ذکر
شماره تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱

منشور کارگزاران/ بخش سوم

نامه ۵۲ نهج البلاغه

ترجمه گروه بنیاد نهج البلاغه

امیر مؤمنان علی(ع) هنگامی که مالک اشتر را به فرمانداری مصر برگزید، نامه مفصلی خطاب به او و در واقع به همه کارگزاران اسلامی در طول تاریخ نوشت که چگونه حکمرانی کنند. اینک ادامه سخن:

برای اداره هر بخش از کار کشور فرد برجسته‌ای را از میان کاتبان برگزین؛ کسی را که کار بزرگ، او را ناتوان نکند و حجم زیاد کار او را پریشان نسازد. و اما هر عیبی که در کاتبان و منشیان تو باشد و تو آن را نادیده انگاری، همان عیب گریبان تو را نیز خواهد گرفت.

بازرگانان و صنعتگران

و اما در مورد بازرگانان و صنعتگران، نصیحت‌پذیر باش و آنان را به نیکی پند ده، چه در مورد پیشه‌وری که مقیم و ثابت است و چه در مورد آن کس که کالایش را می‌گرداند و چه در مورد کاسبی که به نیروی تن و بدن کسب می‌کند؛ زیرا اینان سرچشمه‌های سودها و مایه رفاه‌اند و این منافع را از سرزمین‌های دوردست و وادی‌های پرت و از دریا و بیابان و کوه و دشت قلمرو تو فراهم می‌آورند، آن نقاطی که نه مردم در آن، گرد می‌توانند آمد و نه جرأت آن را دارند که بدان نقاط پا گذارند. اینان مردم آرامی هستند که بیم خطرشان نمی‌رود و مسالمت‌جویانی هستند که گمان آشوبگری در مورد آنها وجود ندارد، پس به کار آنان چه در مرکز حکومت و چه در شهرهای دیگر کشورت رسیدگی کن!

با این همه بدان در بسیاری از ایشان، تنگ‌چشمی آشکار و بخلی ناپسند و احتکار منافع و نرخ‌گذاری خودسرانه در فروش، وجود دارد و این راهی برای ضرر و زیان مردم و ننگی بر زمامداران است؛ بنابراین جلوی احتکار را بگیر که رسول خدا (درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد) جلوی آن را می‌گرفت و بدان که خرید و فروش باید جوانمردانه، بر اساس موازین داد و با نرخهای منصفانه باشد که به هیچ‌یک از فروشنده و خریدار، زیان وارد نیاید و اگر کسی پس از اخطار و نهی تو باز احتکار ورزید، کیفرش ده و عادلانه عقوبتش کن.

فرودستان جامعه

خدای را، خدای را در مورد قشر پایین بینوایان، نیازمندان، گرفتاران و ناتوانان که بیچاره‌اند، کوتاهی مکن! در میان این قشر بعضی سائلند و برخی روی گدایی ندارند. برای خدا حقی را که او درباره ایشان به تو سپرده، پاس بدار و بخشی از بیت‌المال را به آنان اختصاص بده، و نیز بخشی از خالصه اسلامی را در هر شهری، به آنان واگذار؛ چرا که دورافتاده‌ترین آنها دارای همان حقی است که نزدیکترینشان، و تو مسئولیت همه آنان را برعهده داری، و مبادا غرور ریاست و ثروت، تو را از رسیدگی بدان‌ها باز دارد، که یقیناً نمی‌توانی به دلیل پرداختن به کارهای مهم از نادیده گرفتن حق کوچک، معذور باشی.

پس توجهت را از آنان برمگردان و در برابرشان چین بر پیشانی میفکن. به کار آنان که دستشان به تو نمی‌رسد و چشمها در آنان به خواری می‌نگرند و بزرگان آنها را کوچک می‌شمرند، دلجویانه رسیدگی کن و برای بررسی احوالشان، از یاران مورد اعتماد خود کسانی را که اهل خشیت و فروتنی‌اند، برگمار تا کارهایشان را به تو گزارش دهند. سپس تو خود در مورد آنان چنان عمل کن که روز دیدار با خدا عذری نماند؛ زیرا بی‌شک از میان توده مردم، اینان به عدل و انصاف، نیازمندتر از دسته‌های دیگرند، در مورد ادای حق هر یک، چنان عمل کن که در پیشگاه خداوند معذور باشی و مدام به کار یتیمان و خردسالان بی‌سرپرست که برای گرفتاری خود چاره‌ای و روی سؤالی ندارند، رسیدگی کن.

البته آنچه برشمردم، برای زمامداران سنگین است و حق به طور کلی سنگین است؛ اما خداوند آن را برای مردمانی که طالب حسن عاقبت‌اند و در این راه صبر و شکیبایی پیشه ساخته‌اند و به راستی وعده‌های الهی دل بسته‌اند، سبک می‌سازد.

جلسه‌های عمومی

بخشی از وقت و نیروی خود را برای حاجتمندان اختصاص ده و جلسه‌های عمومی با ایشان بگذار و در آن، برای خدایی که تو را آفریده است، فروتنی کن و سپاهیان و یاران پاسدار و نگهبان خود را از آنان دور ساز، تا هر کس از آن حاجتمندان که حرفی دارد، بدون ترس بگوید؛ زیرا من از پیامبر خدا (درود و سلام خداوند بر او و خاندانش باد) شنودم که بارها می‌فرمود: «هرگز امتی که در میان آنان حق ضعیف بدون درنگ و واهمه از قوی گرفته نشود، پاک و آراسته نخواهد شد.» بنابراین درشتی، بدزبانی و لکنت آنان را تحمل کن و تنگ‌خلقی و غرور را از خود دور ساز تا خداوند بدین وسیله دامنهٔ رحمتش را بر تو بگشاید و پاداش طاعتش را بر تو ارزانی فرماید. عطای خود را بر آنان گوارا ساز و در مقام خودداری از بخشش، خوشرویی و پوزش‌طلب باش.

فرمانروا و کارهایش

کارهایی نیز هست که تو ناگزیر شخصاً باید بدان‌ها بپردازی: یکی از آنها پاسخگویی به کارگزارانی است که دبیران تو از آن درمی‌مانند. دیگر، برطرف ساختن نیازهای مردم است، در همان روزی که بر تو عرضه می‌شود. این از کارهایی است که در حوصله یاران تو نمی‌گنجد. و نیز کار هر روز را همان روز انجام ده؛ زیرا هر روز کاری برای خود دارد. برای آنچه در میان تو و خدای توست، بهترین اوقات و بزرگترین بخش از ساعات را قرار بده؛ هر چند که همه اوقات برای خداست، اگر نیت در آنها صالح و رعیت سالم باشند. و باید در فرصت ویژه‌ای که در آن وظیفه دینی را خالصانه برای خدا انجام می‌دهی، فرائضی را برپا داری که تنها برای خداست. پس بخشی از تنت را در شب و روز به خدا هدیه کن، و آنچه بدان وسیله به خدا تقرب جسته‌ای، کامل و بی‌ریا و بی‌کاستی ادا کن، و هر سختی را بر بدنت هموار ساز.

نماز

چون با مردم به نماز برخاستی، نه چنان طول بده که باعث بیزاری شود و نه چنان شتاب کن که نماز را ضایع گردانی؛ زیرا در میان مردم کسانی وجود دارند که بیمارند یا کار فوری دارند. و من خود از پیامبر خدا (درود و سلام خدا بر او و خاندانش باد) هنگامی که مرا به سوی یمن می‌فرستاد، پرسیدم: «چگونه با آنان نماز بگزارم؟» فرمود: «با آنان همچون نماز ناتوان‌ترینشان نماز بگزار و با مؤمنان مهربانی کن.»

با مردم

و اما بعد از همه اینها، مگذار پوشیده بودنت از چشم مردم طولانی شود؛ زیرا پوشیده ماندن زمامداران از مردم، خود نوعی تنگنا و کم‌اطلاعی از کارهاست و این پوشیدگی از مردم، رشته اطلاع زمامداران را از آنچه نزد مردم می‌گذرد، قطع می‌کند و در نتیجه کوچک در نظرشان بزرگ می‌نماید و بزرگ، کوچک و زشت، زیبا و زیبا، زشت جلوه می‌کند و حق و باطل در نظرشان به هم می‌آمیزد. و بی‌شک زمامدار هم بشری است که نمی‌داند مردم چه چیزهایی را از او می‌پوشانند و بر پیشانی حق هم، نشانی نخورده است تا بدان وسیله راست از دروغ، معلوم گردد. و تو ناگزیر یکی از این دو کس خواهی بود: یا مردی هستی که در مورد حق، با گشاده‌دستی عمل می‌کنی؛ در این صورت وقتی حق واجبی را ادا می‌کنی یا کردار بزرگوارانه‌ای که باید انجام می‌دهی، چرا از مردم روی می‌پوشی؟ و یا مبتلا به امساک هستی، در این صورت همین که مردم از تو مأیوس شوند، زود از خواستن و پرسیدن از تو خودداری کنند (و از دورت بپراکنند) با آنکه می‌دانی که بیشتر نیازهای مردم از تو، از نوعی است که برای تو هزینه‌ای ندارد؛ زیرا یا از ستمی شکایت آورده‌اند و یا در معامله‌ای انصاف می‌طلبند.

نزدیکان

هر زمامداری، یاران نزدیک و محارم اسراری دارد که در میان ایشان امتیازخواهی و درازدستی و بی‌انصافی در داد و ستد پیدا می‌شود؛ اما تو ریشهٔ اینان را با قطع انگیزه‌های این خصلت‌ها برکَن، مبادا به هیچ یک از اطرافیان و نزدیکانت زمینی واگذاری! و مبادا کسی از سوی تو به این طمع بیفتد که مالک آب و زمینی گردد و به همسایگان در آبیاری یا کار مشترک خسارت وارد آورد و بارش را بر دوش دیگران گذارد! که بهره شیرین آن را تنها آنان می‌برند و ننگ آن در دنیا و آخرت برای تو می‌ماند. حق را در مورد هر که باید، دور و یا نزدیک، رعایت کن و در آن پایداری ورز و به حساب خدا گذار، و بگذار به نزدیکان و یارانت هر چه می‌خواهد برسد. و اگر در این راه به دشواری برخوردی، به عاقبت آن بیندیش که فرجام چنین کاری پسندیده است.

اگر مردم به تو گمان ستمکاری بردند، عذر خود را بدیشان بنمایان، و با این کار گمان بد مردم را از خویش دور کن؛ زیرا عذرخواهی عادت دادن خویش به عدالت است و مدارای با مردم، و هم کاری است که تو با آن به خواسته خود که پایبند کردن مردم به حق‌جویی است رسیده‌ای.

ادامه دارد